

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش‌های ادبی- قرآنی»

سال چهارم/ شماره اول/ بهار ۱۳۹۵

تطبیق عناصر زیبایی شناسی قرآن کریم با نظریه هنجارگریزی نحوی

نمونه مورد پژوهانه: سوره مبارکه «کهف»

قاسم مختاری^۱، غلامرضا شانقی^۲

چکیده

سبک‌شناسی، به عنوان یکی از روش‌های تحلیل متون ادبی امروزه بیشتر بر پایه «هنجارگریزی» استوار است. این نظریه که گاهی از آن با عناوینی چون «انحراف از نُرم» یا «عدول از زبان معیار» یاد می‌شود، یکی از مهمترین یافته‌های صورت‌نگرایان روس است و تأکید آن بر تمایز یک اثر ادبی از صورت عادی زبان است. از آن جمله می‌توان به هنجارگریزی در عرصه دستور زبان یا همان بخش نحوی آن اشاره کرد که به شکل جابجایی ارکان جمله و دخل و تصرف در آن نمود پیدا می‌کند. قرآن کریم که نمونه کامل سخن و در اوج فصاحت و بلاغت است، دارای جنبه‌های مختلف زیبایی ادبی است. با این پیش‌فرض، پژوهش حاضر کوشیده است تا با پاسخ دادن به پرسش‌های زیر گوشه‌ای از زیبایی‌های پنهان در این کتاب شگرف و اعجاز ادبی آن را در حد توان آشکار نماید. کدامیک از روش‌های هنجارگریزی نحوی در قرآن کریم کاربرد و بسامد بیشتری دارد؟

- این روش‌ها چه اهداف زیبایی‌شناختی و معناشناسانه‌ای را دنبال می‌کند؟

- تأثیر فرایند مذکور در ارتقای سطح زبانی متن چقدر است؟

بدین منظور سوره مبارکه «کهف» از دیدگاه هنجارگریزی نحوی و با روش توصیفی - تحلیلی به عنوان جرحه‌ای از دریای بی‌کران کلام الهی مورد بررسی قرار گرفته است. نتیجه تحقیق نشان می‌دهد که تقدیم و تأخیر هدفمند ارکان جمله، با اهدافی چون اهتمام و اختصاص؛ حذف، برای درگیر نمودن ذهن مخاطب و برانگیختن احساسات و تخیل وی؛ اضافه که موجب اضافه شدن معنا و تقویت و تأکید مطلب می‌گردد؛ و گونه‌های مختلف التفات در ضمایر که باعث تغییر سبک یکنواخت متن می‌شود و نیز خواننده را به پیگیری، تفکر و یافتن اسرار متن وامی‌دارد، از پر بسامدترین نمونه‌های هنجارگریزی نحوی در این سوره مبارکه بشمار می‌آیند که موجب برجسته سازی متن آن گردیده و به تبع آن معانی ویژه‌ای را به مخاطب القا نموده‌اند.

کلیدواژگان: قرآن کریم، سوره کهف، هنجارگریزی نحوی، عناصر زیبایی‌شناسی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۸/۲۷ تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۰۱/۲۲

^۱ - نویسنده مسئول: دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اراک q-mokhtari@araku.ac.ir

^۲ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه اراک r_s_omidvar@yahoo.com

۱. مقدمه:

مباحث مربوط به «برجسته سازی» در متن، ابتدا توسط صورتگرایان روس^(۱) مطرح شد. این گروه در بررسی یک اثر ادبی توجه خود را بر فرم آن اثر و ویژگی‌های زیباشناسانه آن متمرکز نمودند. به اعتقاد آنان زبان ادبی تکنیک‌هایی با خود به همراه دارد که باعث برجستگی متن ادبی از سایر متون می‌شود.

ویکتور شکلوفسکی^(۲) در مقاله‌ای با عنوان «هنر یعنی تکنیک»^(۳) که در سال ۱۹۱۷ انتشار یافت، شکل اولیه این نظریه را ترسیم کرده است. وی کوشیده است تا اصلی را مطرح سازد که با نام اصل «دشوارسازی» از آن یاد می‌شود (ر.ک: شفیع کدکنی، ۱۳۹۱: ۱۰۹). بیان موکاروفسکی^(۴) نیز در مقاله «زبان معیار و زبان شعر» به پرورش بحث مربوط به «برجسته سازی» پرداخته است (ر.ک: موکاروفسکی، ۱۳۷۳: ۱۱۰-۹۱).

سرانجام «لیچ»^(۵) زبان شناس انگلیسی، فرایند برجسته‌سازی را به دو دسته «هنجارگریزی» (گریز از اصول حاکم بر زبان معیار) و «قاعده افزایی» (افزودن قواعدی بر زبان معیار) تقسیم کرد. هنجارگریزی نیز از دیدگاه وی به هشت دسته واژگانی، نحوی، آوایی، نوشتاری، معنایی، گویشی، سبکی، و زمانی تقسیم می‌شود (ر.ک: لیچ، ۱۹۶۹: ۵۲-۴۲).

با این تقسیم‌بندی روشن می‌شود که مفهوم هنجارگریزی در دیدگاه لیچ مفهومی ویژه دارد و بسیار محدودتر از آن چیزی است که فرمالیست‌ها در ابتدا تحت عنوان کلی برجسته سازی مطرح ساخته‌اند.

۱.۱. بیان مسأله:

قرآن کریم، در درجه نخست به عنوان یک متن، روش‌های گوناگونی را برای تأثیرگذاری بر مخاطب و القای مفاهیم والای خود به کار گرفته است. این مقاله تنها به منظور نمایان ساختن گوشه‌ای از زیبایی‌های معجزه‌آسای کتاب الهی و نه تطبیق آیات شریفه آن بر نظریات معاصر، سوره مبارکه کهف را از منظر هنجارگریزی نحوی با تأکید بر دیدگاه لیچ و با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی بررسی می‌کند. بدین منظور آیات کریمه این سوره را از نظر تقدیم و تأخیر، حذف و اضافه، و التفات که هر یک به نوعی انحراف از زبان معیار به شمار می‌آیند، بررسی نموده و با مراجعه به کتب تفسیر، تأثیر این پدیده‌ها را در معنای هر آیه تحلیل نموده است.

۲.۱. ضرورت و اهمیت تحقیق:

ضرورت اهتمام به درک مفاهیم بلند کلام الهی به عنوان برنامه زندگی بشر، بر کسی پوشیده نیست و این مهم جز با واکاوی و کنکاش در متن آیات این کتاب گرانقدر به دست نمی‌آید. قرآن کریم به عنوان معجزه‌ی جاودان پیامبر گرامی اسلام، از ابتدا خود را به عنوان اثری منحصر به فرد معرفی نموده و اینک پس از قرن‌های متمادی با گسترش نظریات مختلف ادبی و نقدی، این یگانگی بیش از پیش خودنمایی می‌کند؛ بنابراین شایسته است تا با پرداختن به جنبه‌های مختلف آن، رمز جاودانگی و تازگی آن برای نسل جدید تبیین گردد.

نکته مهم در ضرورت این پژوهش، پرداختن به جنبه‌های ظاهری متن و کشف ارتباط آن با جنبه‌های معنوی است؛ همان چیزی که نشان می‌دهد نظریات جدید در برابر این کتاب گرانسنگ حرف تازه‌ای برای گفتن ندارند.

نظر به اهمیت موضوع و از آنجا که پس از جستجو، پژوهشی که به شکل مستقل و مفصل به بحث هنجارگریزی نحوی در سوره مبارکه کهف پرداخته باشد، یافت نشد، این سوره به عنوان نمونه مورد بررسی قرار گرفت.

۳.۱. پیشینه پژوهش:

در زمینه هنجارگریزی و زیرشاخه‌های آن، پیش از این مقالات و پژوهش‌هایی به نگارش در آمده است؛ از آن جمله می‌توان به «بررسی هنجارگریزی در شعر شفیعی کدکنی بر مبنای الگوی لیچ» (محمدرضا پهلوان‌نژاد و نسرین ظاهری بیرگانی، مجله پژوهش علوم انسانی دانشگاه بوعلی سینا، شماره ۲۵، ۱۳۸۸) و «گونه‌هایی از هنجارگریزی نحوی در شعر ناصر خسرو» (مرتضی محسنی و مهدی صراحتی جویباری، مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز، شماره ۷، ۱۳۹۰) به زبان فارسی، که هر کدام این پدیده را در شعر یکی از شاعران کشور بررسی نموده است.

«ظاهرة الإنزیاح فی شعر الصعاليك فی العصر الجاهلی» (زیدان محمد صالح، رساله ماجستیر، جامعه عدن باليمن، ۲۰۰۷م) و «ظاهرة الإنزیاح فی سورة النمل» (هدیه جیلی، رساله ماجستیر، جامعه منتوری فی قسنطینه، ۲۰۰۶م) نیز به زبان عربی نگاشته شده که یکی در زمینه شعر و دیگری در خصوص سوره مبارکه نمل می‌باشد و در آن‌ها به مجموعه مصادیق هنجارگریزی پرداخته شده است.

همچنین پژوهش‌هایی با محوریت «آشنایی زدایی» به نگارش درآمده است که از آن میان می‌توان به مقاله «آشنایی زدایی در جزء سی‌ام قرآن کریم» (قاسم مختاری و مطهره فرجی، فصلنامه پژوهش‌های ادبی-قرآنی، شماره ۲، ۱۳۹۲) اشاره کرد که در آن علاوه بر «هنجارگریزی» به مفاهیم دیگری چون «قاعده‌افزایی» نیز اشاره شده است. بسیاری از عناصر زیبایی‌شناسانه قرآن که در این پژوهش بدان اشاره شده نیز پیش از این در کتب تفسیر و سایر منابع به اجمال بیان شده اما با توجه به بررسی‌های انجام شده، تاکنون پژوهشی که با این شیوه به موضوع هنجارگریزی نحوی در سوره کهف پرداخته باشد، صورت نگرفته است.

۲. زبان معیار (هنجار):

یکی از سطوح زبانی «زبان معیار» است که اصطلاحاً «هنجار» یا «نرم» نیز نامیده می‌شود. از مجموع آنچه زبان‌شناسان در تعریف این مطلب بیان کرده‌اند می‌توان چنین استنباط کرد که زبان معیار شکل ساده و درست هر زبان است و «از منظر سبک‌شناسی در درجه صفر سخن قرار دارد که در آن قواعد دستوری و درست‌نویسی کاملاً رعایت می‌شود؛ از این‌رو درجه فردیت نگرش و عاطفه شخصی در آن صفر است. زبان معیار، سبک شخص یا گروه خاصی نیست؛ بلکه یک گونه کاربردی متداول در بین همگان است» (فتوحی، ۱۳۹۲: ۴۰).

به بیان دیگر هر گاه یک متن قابل انطباق با جهان بیرون باشد، و به شکل شفاف و مستقیم و با رعایت قواعد دستوری و نحوی پیام را انتقال دهد از زبان معیار بهره گرفته است. بر خلاف متن ادبی که در عالم خیال و با بهره‌گیری از ویژگی‌های فردی و نگرش صاحب اثر به وجود آمده است.

۳. هنجارگریزی:

به مجموعه تغییراتی که در زبان معیار (هنجار) صورت می‌گیرد تا آن را از سطح عادی زبان به یک زبان ادبی ارتقا دهد «هنجارگریزی» گویند. چنان‌که اشاره شد «نخستین بار فرمالیست‌های روسی این بحث را تحت عنوان کلی «برجسته‌سازی» مطرح ساختند و امروزه سبک‌شناسی در این مکتب بر پایه همین نظریه استوار است. موکاروفسکی معتقد است: «مهمترین کارکرد زبان شاعرانه این است که زبان معیار را ویران کند» (احمدی، ۱۳۸۶: ۱۲۴). لیچ نیز چنان‌که گفته شد برای هنجارگریزی هشت گونه مختلف بیان کرده که آن‌ها را در سه گروه کلی هنجارگریزی در سطح فیزیکی زبان، هنجارگریزی در سطح ساختی زبان و هنجارگریزی در سطح معنایی زبان می‌توان دسته‌بندی کرد.

هنجارگریزی در میراث گذشته ادب عربی سابقه‌ای طولانی دارد و نویسندگان بزرگی همچون «ابن جنی»، «جرجانی» و «سکاکی» با تعابیر مختلفی مانند «عدول»، «انحراف»، «خروج» و «منافرة العادة» به آن اشاره کرده‌اند (ر.ک: محمد ویس، ۲۰۰۲م: ۳۸).

امروزه نیز در متون معاصر عربی این پدیده با عنوان «إنزیاح» شناخته می‌شود. دکتر عبدالسلام المسدی این واژه را ترجمه تحت اللفظی واژه فرانسوی Ecart می‌داند و معتقد است می‌توان به جای آن از واژه عربی «عُدول» که علمای بلاغت آن را به کار برده‌اند، استفاده کرد (ر.ک: المسدی، بی‌تا: ۱۶۲).

در تعریف واژه «إنزیاح» گفته‌اند که «آن منحرف شدن کلام از شیوه عادی و معمول خود است و به واسطه آن می‌توان به ماهیت یک سبک ادبی پی برد» (بوخاتم، ۲۰۰۴م: ۲۷۱). هنجارگریزی نحوی که مورد توجه این پژوهش است در دسته هنجارگریزی ساختی زبان که در عربی «الإنزیاح التركيبي» نامیده می‌شود، جای دارد.

۴. هنجارگریزی نحوی:

یکی از مهمترین گونه‌های هنجارگریزی، دخل و تصرف در بخش نحوی یا دستور زبان است. در این حالت ساختار جمله‌ها دستخوش تغییر می‌شود و با جابجایی ارکان جمله و چینش غیر معمول واژه‌ها، نوعی پیچیدگی در کلام ایجاد می‌شود. در واقع صاحب یک اثر ادبی «می‌تواند با جابجا کردن عناصر سازنده جمله، از قواعد نحوی زبان هنجار گریز بزند و زبان خود را از زبان هنجار متمایز سازد» (صفوی، ۱۳۸۳: ۴۶) که همین مسأله برجسته سازی آن اثر ادبی را در پی دارد.

از جمله این تغییرات نحوی که سعی شده در این جستار مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد تقدم و تأخر هدفمند، حذف و اضافه، و التفات است.

۵. انواع هنجارگریزی نحوی در سوره مبارکه کهف:

۱.۵. تقدیم و تأخیر:

«تقدیم و تأخیر» عبارت از تغییر محل قرار گرفتن کلمات در ساختار کلامی است؛ یعنی آنچه (از نظر ترتیب منطقی) در جمله مقدم است، برای یک هدف معنوی و غرض بلاغی جای خود را به کلمه دیگری بدهد، به گونه‌ای که اگر این جابجایی صورت نگیرد، معنای مورد نظر از کلام فهمیده نمی‌شود.

تقدیم و تأخیر یکی از مهم‌ترین روش‌های هنجارگریزی در یک متن به شمار می‌آید. یکی از پژوهشگران معاصر عرب در این باره معتقد است که «تقدیم و تأخیر تغییر در ترکیب‌های اساسی متن و گونه‌ای از هنجارگریزی است که رهایی از چارچوب‌های متعارف و در نتیجه ظرافت متن را موجب می‌شود» (مطلوب، ۱۹۸۷: ۴۱).

برای تقدیم و تأخیر، اسرار و دلایل متعددی بیان کرده‌اند. به عنوان نمونه صاحب کتاب «البرهان فی علوم القرآن» در کتاب خود بیست و پنج غرض بلاغی برای آن آورده است (ر.ک: الزرکشی، ۱۴۲۷: ۷۹۷-۷۷۴).

از دیدگاه ترتیب منطقی واژگان در یک عبارت، می‌توان تقدیم و تأخیر را به دو دسته کلی تقسیم کرد که در ادامه وجود هر کدام را در آیات سوره کهف بررسی نموده و بار معنایی ویژه‌ای که موجب شده است را با استناد به کتب تفسیری تحلیل می‌کنیم.

۱.۱.۵. تقدیم و تأخیر مکانی (اسنادی):

در دستور زبان عربی جایگاه و ترتیب قرار گرفتن هر یک از واژگان در جمله مشخص شده است که زبان معیار بدان پایبند است. اما یک متن ادبی خود را ملزم به رعایت این قواعد نمی‌داند و با هنجارگریزی و خروج از قواعد معیار، اسباب برجسته‌سازی متن را فراهم می‌آورد. البته این تقدیم و تأخیر باید هدفمند و در چارچوبی باشد که به فهم معنای جمله خللی وارد نکند و موجب «تعقید لفظی» در کلام نشود. از جمله این موارد می‌توان به تقدیم خبر بر مبتدا و تقدیم متعلقات فعل بر یکدیگر اشاره کرد.

۱.۱.۱.۵. تقدیم خبر بر مبتدا:

بنا بر قواعد رایج نحوی مبتدا بر خبر مقدم می‌شود. اما در برخی آیات قرآن، این ساختار معمول تغییر یافته و خبر بر مبتدا تقدم یافته است. در ادامه به تعدادی از این آیات در سوره کهف اشاره می‌شود:

– قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (کهف: ۲۶)

بگو خداوند از مدت توقفشان آگاهتر است؛ نهان آسمانها و زمین از آن اوست.

– وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءٌ الْحُسْنَى (کهف: ۸۸)

و اما کسی که ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، پاداشی نیکوتر خواهد داشت.

– إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا (کهف: ۱۰۷)

بی‌گمان کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، باغهای بهشت برین محل پذیرایی آنان خواهد بود.

در آیات فوق جار و مجرور به عنوان خبر مقدم آمده است. تقدیم خبر در اینجا بر خلاف اصل و یک هنجارگریزی آشکار به شمار می‌آید که با هدفی معنوی و بلاغی ایجاد شده است. در آیه نخست برای توضیح این که چرا خداوند از مدت توقف اصحاب کهف در غار - به عنوان خبری غیبی - آگاه‌تر است، به جای آن که مطابق هنجار، اول مبتدا و سپس خبر آورده شود (غیبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَهُ)، خبر مقدم شده و از آنجا که به تصریح بسیاری از علماء، تقدیم خبر بر مبتدا دلالت بر اختصاص دارد (ر.ک: السیوطی، ۱۴۲۹: ۵۲۳)، آیه شریفه این‌گونه معنا می‌شود: «تنها خداست که مالک هر غیب و نهانی در آسمان‌ها و زمین است و حتی اگر آسمان‌ها و زمین نابود شوند چیزی از اسرار نهان آن‌ها از خدا پنهان نمی‌ماند» (الطباطبائی، ۱۴۱۷: ۲۷۳).

به این ترتیب در آیه دوم و سوم نیز مراد از تقدیم خبر، رساندن مفهوم حصر و اختصاص است. به این معنا که پاداش نیکوتر و باغ‌های بهشت برین تنها به کسانی اختصاص دارد که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دهند.

۲.۱.۱.۵. تقدیم جار و مجرور بر مفعول:

در ساختار نحوی زبان عربی پس از فعل و فاعل، این مفعول است که بر سایر متعلقات فعل تقدم دارد. حال اگر بر خلاف این قاعده، شبه‌جمله بر مفعول مقدم شود، نوعی هنجارگریزی صورت گرفته است.

در آیات سوره مبارکه کهف بیش از بیست مورد وجود دارد که در آن‌ها شبه جمله بر مفعول مقدم شده است که برای رعایت اختصار به ذکر چند نمونه اکتفا می‌شود:

- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ الْكِتَابَ (کهف: ۱)

حمد مخصوص خدایی است که این کتاب (آسمانی) را بر بنده (برگزیده) اش نازل کرد.

- وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (کهف: ۶۵)

و علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم.

- فَاعْيُونِي بِقُوَّةِ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا (کهف: ۹۵)

مرا با نیرویی یاری دهید، تا میان شما و آنها سد محکمی قرار دهم.

- قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (کهف: ۶۷)

(خضر به موسی) گفت: تو هرگز نمی‌توانی با من شکیبایی کنی.

- قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أُمَّرِهِمْ لَنَنخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا (کهف: ۲۱)

آنها که از رازشان آگاهی یافتند، گفتند: ما مسجدی در کنار (مدفن) آنها می‌سازیم (تا خاطره آنان فراموش نشود).

به نظر می‌رسد آیاتی که شبه جمله در آنها بر مفعول مقدم شده را می‌توان در یکی از موارد زیر دسته‌بندی کرد:

- یا مراد از تقدیم شبه جمله، تخصیص و حصر بوده است؛ چنان که در آیه، نخست ترتیب جمله می‌توانست به این صورت باشد: «أَنْزَلَ الْكِتَابَ عَلَىٰ عَبْدِهِ» ولی برای این که مقام رسالت و دریافت وحی تنها به پیامبر اکرم (ص) که بنده برگزیده خداست، اختصاص یابد و هیچ تردیدی در این زمینه باقی نماند، از این سبک استفاده شده است.

- و یا این که علاوه بر تخصیص، غرض دیگری هم بر تقدیم آن تعلق می‌گیرد. به عنوان مثال در آیه دوم، مقدم شدن «مِن لَدُنَّا» بر «عِلْمًا» به دو دلیل بوده است. اول اینکه چون به ضمیری اضافه شده است که به ذات باری تعالی برمی‌گردد، کسب شرافت کرده و بدین سبب مقدم شده است. به علاوه این علم، اختصاص به خداوند متعال دارد و به هر کس که بخواهد، از آن می‌آموزاند. همچنین در آیه سوم که به داستان یاجوج و ماجوج اشاره دارد، تقدیم ظرفی که به ضمیر مخاطبین اضافه شده است، کمال عنایت و توجه به مصالح آنان را می‌رساند (ر.ک: المسیری، ۱۴۲۶: ۴۷۷ و ۴۷۵). آیه چهارم نیز که به گفتگوی خضر(ع) با موسی(ع) می‌پردازد، علاوه بر آن که بی‌صبری موسی(ع) را تنها در همراهی با خضر(ع) منحصر می‌کند، رعایت ادب در گفتگو را نیز نشان می‌دهد؛ چرا که اگر مطابق قواعد زبان معیار مفعول را مقدم ساخته بود، ممکن بود این معنا به ذهن مخاطب متبادر شود که وی در همه حال توان صبر ندارد و از این مسأله ناراحت شود.

- و یا این که هدف از تقدیم، رعایت هماهنگی آخر آیه‌ها و مراعات نظم کلام بوده است. مانند پنجمین آیه از آیات بالا که در آن منحصر بودن ساخت مسجد بر مدفن اصحاب کهف بدیهی است و جار و مجرور تنها به جهت حفظ فواصل آیات مقدم گشته است.

۳.۱.۱.۵. تقدیم مسند الیه بر مسند فعلی:

هنگامی که مسند فعل باشد، مسندالیه پس از آن و به عنوان فاعل می‌آید. حال اگر این مسندالیه مقدم شود، بنا بر یک دلیل معنوی، از قواعد نحوی حاکم بر زبان عدول کرده است. آیه زیر نمونه‌ای از این نوع هنجارگریزی است:

– نَحْنُ نَقْصُ عَلَیْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ (کهف: ۱۳)

ما داستان آنان را بحق برای تو بازگو می‌کنیم.

در این آیه شریفه اسناد فعل به فاعل دو بار صورت گرفته است. یک بار به مبتدا (نحن) که در معنا فاعل است، نسبت داده شده و بار دیگر به فاعل که ضمیر مستتر است. این امر موجب تقویت حکم و تثبیت آن در ذهن مخاطب می‌گردد؛ بنابراین، غرض از تقدیم در این آیه تقویت و تأکید معنای جمله است (ر.ک: السیوطی، ۱۴۲۹: ۵۲۳).

۲.۱.۵. تقدیم و تأخیر زمانی (معنوی):

هنگامی که متن قرآن را مورد بررسی قرار می‌دهیم، متوجه می‌شویم که رویدادها در آن گاهی در یک سیر زمانی منطقی، همانند آنچه در بیرون روی داده نقل می‌شود. اما گاهی این ترتیب زمانی بر هم خورده و جملات مطابق زبان معیار و دارای سیر زمانی معمول نیستند. آن جا که ارتباط تنگاتنگی میان الفاظ و معانی وجود دارد، می‌توان گفت که در این گونه عبارات تقدیم و تأخیر صورت گرفته و اگر چه لفظ بنا به هدفی معنوی مقدم شده اما معنا همچنان مؤخر است که گونه‌ای از هنجارگریزی در جمله به شمار می‌آید. آیات زیر به عنوان نمونه مورد بررسی قرار می‌گیرد:

– الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا * قَيِّمًا... (کهف: ۱-۲)

حمد مخصوص خدایی است که این کتاب (آسمانی) را بر بنده (برگزیده) اش نازل کرد، و هیچ گونه کژی در آن قرار نداد * در حالی که ثابت و مستقیم و نگاهبان کتابهای (آسمانی) دیگر است...

برخی از علماء، این آیه شریفه را از باب تقدیم و تأخیر دانسته و معتقدند تقدیر آن چنین بوده است: «أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ قَيِّمًا وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» (ر.ک: فخرالدین الرازی، ۱۴۰۱: ۷۶؛ السیوطی، ۱۴۲۹: ۴۴۶).

این گروه معتقدند که واژه «قَيِّمًا» در واقع حال است برای «الکتاب»، و به دلیل این که صفت مشبیه است بر استقامت ذاتی و ثابت در آن دلالت دارد. آنگاه ممکن است برخی تصور

کنند که شاید اندکی کژی در آن راه یافته باشد؛ لذا برای پاسخ به این شبهه مقدر، عبارت «وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» از باب احتراست آورده شده است. اما این که چرا عبارت «وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» در این آیه مقدم شده است، دلیل آن را اهتمام به این مطلب و نوعی تحدی در برابر کافران می دانند. به این معنا که در برابر این افراد بی ایمان فریاد برمی آورد که در این کتاب آسمانی بنگرید که هیچ خللی در آن راه ندارد.

در مقابل، عده‌ای از مفسران مانند علامه طباطبایی، فخر رازی و زمخشری این دیدگاه را نپذیرفته و معتقدند ترتیب درست همان است که خداوند متعال در این آیه بیان فرموده است؛ زیرا عبارت «وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» یعنی قرآن در ذات خود کامل است و «قَيِّمًا» یعنی قرآن کامل کننده کتاب‌های آسمانی دیگر است، و طبعاً کمال ذاتی بر مکمل بودن قرآن تقدم دارد (ر.ک: الطباطبائی، ۱۴۱۷: ۲۳۴؛ فخرالدین الرازی، ۱۴۰۱: ۷۶). از سوی دیگر چون جمله «وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» به جمله صله یعنی «أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدَهُ الْكِتَابَ» عطف شده است، اگر «قَيِّمًا» را حال برای «الْكِتَابَ» بدانیم جمله معطوف میان حال و صاحب حال فاصله انداخته و این صحیح نیست؛ بنابراین، باید «قَيِّمًا» را حال برای ضمیر هاء در فعلی محذوف بگیریم که تقدیر آن چنین است: «وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا جَعَلَهُ قَيِّمًا» و در این حالت جمع میان نفی گزوی و اثبات استقامت قرآن، از باب تکرار و تأکید است (ر.ک: الزمخشری، ۱۴۳۰: ۶۱۲؛ العکبری، ۱۴۲۲: ۵۳۲؛ صافی، ۱۴۱۶: ۱۴۰).

- لَوْ اَطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمَلِئْتَ مِنْهُمْ رُغْبًا (کهف: ۱۸)

اگر نگاهشان می کردی، از آنان می گریختی و سر تا پای تو از ترس و وحشت پر می شد. اعمال و حرکات انسان غالباً به صورت است که ابتدا یک حس درونی مانند شادی، غم، ترس و... در وی شکل می گیرد و آن گاه این احساس او را به انجام کاری وامی دارد. به عنوان مثال ابتدا ترس را در وجود خود احساس می کند و آن گاه از محل خطر می گریزد. اما در این آیه شریفه شاهد نوعی هنجارگریزی هستیم؛ چرا که فرار بر حس رعب و وحشت مقدم شده است. این تقدیم و تأخیر علت ظریفی دارد. «فرار نتیجه احساس خطر است حتی اگر با ترس همراه نباشد، اما ترس حالت وحشتی است که در درون انسان ایجاد می شود. اگر چه هر دو در اثر مشاهده منظره‌ای وحشتناک اتفاق می افتد؛ ولی مقدم کردن فرار بر ترس رساتر و بهتر است؛ زیرا این معنا را روشن تر نمایان می کند» (الطباطبائی، ۱۴۱۷: ۲۵۳).

– **أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدَتْ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا** (کهف: ۷۹)

اما آن کشتی مال گروهی از مستمندان بود که با آن در دریا کار می کردند و من خواستم آن را معیوب کنم (چرا که) پشت سرشان پادشاهی (ستمگر) بود که هر کشتی (سالمی) را بزور می گرفت.

در این آیه شریفه که از زبان خضر(ع) خطاب به موسی(ع) درباره علت معیوب کردن کشتی که بر آن سوار بودند بیان شده است، بار دیگر از زبان معیار عدول شده و هنجارگریزی از طریق تقدیم و تأخیر صورت گرفته است؛ چرا که ترس از غضب کشتی مستمندان توسط پادشاه علت معیوب ساختن آن بوده است و طبعاً می بایست در ابتدا ذکر شود اما بر خلاف معمول در آخر کلام آورده شده است. علت آن است که چون این کار در ظاهر کاری ناپسند، اما در واقع به صلاح صاحبان کشتی بوده است، گوینده خواسته توجه مخاطب را برای دانستن دلیل این کار برانگیزد؛ به همین دلیل پس از آن که کشتی را از آن عده ای مستمند معرفی کرده، اعلام می نماید که عمداً آن را معیوب ساخته است. همین مسأله تعجب شنونده را بیش از پیش برمی انگیزد و تمام توجه خود را معطوف می کند تا سبب آن را بداند؛ بنابراین، اگر چه لفظ مقدم شده اما معنا مؤخر است و این هنجارگریزی تنها با انگیزه جلب توجه و اهتمام مخاطب صورت گرفته است (ر.ک: الزمخشری، ۱۴۳۰: ۶۲۷؛ المسیری، ۱۴۲۶: ۴۷۶؛ شیخون، بی تا: ۱۰۲؛ ابن عاشور، ۱۹۸۴: ۱۲).

۲.۵. حذف و اضافه:

حذف قسمتی از کلام و یا اضافه کردن چیزی به آن، هر دو به نوعی گریز از هنجارهای زبانی به شمار می آیند. این دو پدیده اگر به شکل صحیح در کلامی به کار گرفته شوند، می توانند زبان متن را از سطح عادی به سطح ادبی ارتقا دهند و زیبایی متن را صد چندان نمایند. این مطلب از دیرباز مورد توجه ادبایی چون ابن جنی بوده است. وی این دو پدیده را در صدر «الشجاعة العربية» قرار داده است (ر.ک: ابن جنی، بی تا: ۳۶۰)؛ اصطلاحی که معادل امروزی آن «هنجارگریزی» است.

۱.۲.۵. حذف:

روشن است که هر کلامی از حروف، کلمات و عبارات تشکیل شده و هر یک از آن ها نقش ویژه ای را در القای مفاهیم و معانی ایفا می کند؛ بنابراین، در اصل باید این اجزا در کلام ذکر

شوند تا معانی به طور کامل به مخاطب منتقل شود و زبان معیار (هنجار) نیز بر همین پایه استوار است. حال اگر چیزی از اجزاء کلام حذف شود، هنجارگریزی صورت گرفته است؛ البته مشروط به این که خللی در معنا و رسایی کلام ایجاد نشود.

نکته قابل توجه این که حذف در پی «دشوار سازی» متن است؛ همان چیزی که نخستین نظریه پردازان فرمالیست بدان توجه داشته‌اند. حذف موجب می‌شود تا مخاطبان یک متن ادبی، تمام توجه خود را به کار گیرند و احساس و تخیل خود را فعال نمایند تا به رازهای نهفته در متن پی ببرند و این لذتی به دنبال دارد که هرگز آن را در یک متن ساده نمی‌توان یافت. شاید به همین دلیل برخی آن را شبیه به سحر توصیف کرده‌اند (ر.ک: الجرجانی، ۱۴۲۸: ۱۷۰).

در ادامه به گونه‌هایی از حذف در سوره مبارکه کهف اشاره خواهد شد. البته زمانی که صحبت از حذف در قرآن به میان می‌آید، مراد حذف معنا و مضمون آیات قرآن نیست؛ بلکه حذف قسمتی از ترکیبات زبانی است که برای انتقال آن معنا به کار برده شده است. حذفی که بنا به دلایل بلاغی و با وجود قرینه در کلام صورت گرفته است (ر.ک: حسان، ۱۴۱۳: ۳۸۰).

۱.۱.۲.۵. حذف قسمتی از کلمه:

عَسَىٰ أَن يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا (کهف: ۲۴)

امیدوارم که پروردگارم مرا به راهی روشنتر از این هدایت کند.

لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا (کهف: ۳۸)

ولی من کسی هستم که «الله» پروردگار من است و هیچ کس را شریک پروردگارم قرار نمی‌دهم.

فَعَسَىٰ رَبِّي أَن يُؤْتِيَنَّ خَيْرًا مِّنْ حَسْبِكَ (کهف: ۴۰)

شاید پروردگارم بهتر از باغ تو به من بدهد.

در آیات اول و سوم یاء متکلم از واژه‌های «یهدینی» و «یؤتینی»، و در آیه دوم همزه از ابتدای ضمیر منفصل «أنا» در عبارت «لکن أنا» حذف شده است. مفسران و دانشمندان علوم قرآنی دلیل این حذف را تخفیف در کلام دانسته‌اند (ر.ک: السیوطی، ۱۴۲۹: ۵۴۱؛ ابن عاشور، ۱۹۸۴، ج ۱۵: ۳۲۴). اما با دقت در این آیات شریفه که همگی از زبان بندگان شایسته خداوند نقل شده است، به نکته ظریف و جالبی پی خواهیم برد و آن اینکه هرگاه گوینده از خویشتن سخن گفته، ضمیر متکلم را کاملاً حذف کرده و یا چیزی از آن کاسته است که نشان دهنده تواضع و فروتنی در وجود انسان‌های مؤمن است. اما همین ضمیر متکلم در واژه «رَبِّي» ۴ مرتبه

تکرار شده است؛ چرا که هرگاه بنده از پروردگارش سخن می گوید، محبت او را در دلش حس نموده و از انتساب خود به او احساس عزت و افتخار می کند.

– سَأَنْبِئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (کهف: ۷۸)

بزودی راز آنچه را که نتوانستی در برابر آن صبر کنی، به تو خبر می دهم.

– ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (کهف: ۸۲)

این بود راز کارهایی که نتوانستی در برابر آنها شکیبایی به خرج دهی.

با مقایسه این دو آیه درمی یابیم که واژگان به کار برده شده در آن‌ها تقریباً یکسان است. تنها حرف تاء از واژه «لَمْ تَسْتَطِعْ» در آیه دوم حذف شده است که نزدیکی این حرف به مخرج حرف «طاء» و ایجاد تخفیف در لفظ را دلیل این امر دانسته اند (ر.ک: ابن عاشور، ۱۹۸۴، ج ۱۶: ۱۵). حال از منظر زیبایی شناسی قرآنی به این پدیده نگاه می کنیم. در این بخش از سوره مبارکه کهف که به داستان همراهی موسی (ع) و خضر (ع) پرداخته است، پیش از آن که خضر دلایل رفتار عجیب خود در سوراخ کردن کشتی، کشتن پسر بچه و ساخت دیوار را شرح دهد حضرت موسی (ع) قادر به صبر نبود و پیوسته اعتراض می کرد؛ لذا از واژه «لَمْ تَسْتَطِعْ» که حروف بیشتری دارد، استفاده شده تا با حالت درونی موسی (ع) که همان بی صبری در اثر ندانستن مسأله است، مطابقت داشته باشد. اما پس از آن که دلایل این کارها برای موسی (ع) روشن شد، اکنون که خضر می خواهد بی صبری گذشته او را یادآور شود، کمترین لفظ برای آن کافی است؛ زیرا دیگر اثری از بی صبری در وجود موسی (ع) باقی نمانده است (ر.ک: القیسی، ۱۴۱۶: ۹۸).

– فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا (کهف: ۹۷)

(سرانجام ذوالقرنین چنان سد نیرومندی ساخت) که آنها (طایفه یاجوج و ماجوج) قادر نبودند از آن بالا روند و نمی توانستند نقبی در آن ایجاد کنند.

در ابتدای این آیه نیز حرف تاء از واژه «اسْتَطَاعُوا» حذف، و به صورت «اسطاعوا» بیان شده است. علاوه بر انگیزه تخفیف لفظی که در آیه پیشین نیز بدان اشاره شد، نکته معنایی ظریفی در این حذف نهفته است و آن اینکه بالا رفتن از سدی که با آهن و مس گداخته ساخته شده، راحت تر از سوراخ کردن و ایجاد تونل در آن است و به مراتب زمان کمتری نیاز دارد؛ لذا برای این معنا از واژه «اسطاعوا» که تعداد حروف کمتری نسبت به «استطاعوا» دارد استفاده کرده است تا هماهنگی میان لفظ و معنا وجود داشته باشد (ر.ک: القیسی، ۱۴۱۶: ۱۰۰).

۲.۱.۲.۵. حذف کلمه:

گاهی ممکن است یک کلمه به طور کامل از جمله حذف شود و این کلمه ممکن است یکی از ارکان اصلی جمله باشد. مسلماً این کار با قواعد رایج زبان معیار همخوانی ندارد و از آن منحرف گشته است تا به گونه‌ای خاص معنا را به مخاطب منتقل نماید و موجب برجستگی متن ادبی گردد.

– سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً رَّابِعَهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةً سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةً وَتَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُل رَّبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ (کهف: ۲۲)

گروهی خواهند گفت: «آن‌ها سه نفر بودند، که چهارمین آن‌ها سگشان بود!» و گروهی می‌گویند: «آن‌ها پنج نفر بودند، که ششمین آن‌ها سگشان بود.» همه اینها سخنانی بی‌دلیل است- و گروهی می‌گویند: «آنها هفت نفر بودند، و هشتمین آنها سگشان بود.» بگو: «پروردگار من از تعدادشان آگاه‌تر است».

این آیه از مواردی است که مبتدا در آن حذف گردیده است. به این ترتیب که واژه‌های «ثلاثة»، «خمسة» و «سبعة» هر یک خبر برای مبتدای محذوف هستند؛ یعنی «هُم ثلاثة»، «هُم خمسة» و «هُم سبعة».

«حذف مبتدا در اینجا نشانه آن است که داستان اصحاب کهف برای همگان مسلم و مشهور بوده، و مردم درباره آنان مشغول بحث و گفتگو با یکدیگر بوده‌اند» (أبوشادی، ۱۹۹۲: ۴۶)؛ بنابراین ذکر مبتدا در این جا بی‌فایده بوده است.

– لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ (کهف: ۲)

تا (بدکاران را) از عذاب شدید او بترساند.

– وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا (کهف: ۴)

و آنها را که گفتند: «خداوند، فرزندی (برای خود) انتخاب کرده است»، انذار کند.

در این دو آیه شاهد حذف مفعول از جمله هستیم؛ زیرا فعل «يُنذِرُ» دو مفعولی است و در آیه نخست مفعول اول آن حذف شده است. تقدیر آیه این گونه است: «لِيُنذِرَ الَّذِينَ كَفَرُوا بَأْسًا شَدِيدًا» و علت حذف مفعول آن است که توجه مخاطب به چیزی جلب شود که از آن ترساننده می‌شود. البته حذف نام کافران نیز موجب تحقیر آنان است.

اما در آیه بعد مفعول دوم این فعل، یعنی چیزی که باید از آن بترسند، حذف گردیده است. این امر موجب می شود تا در ذهن خود هر چیز ترسناکی را تصور کنند و همین مسأله موجب وحشت بیشتر و خودداری آنان از انجام خطا می گردد (ر.ک: أبوشادی، ۱۹۹۲: ۶۰).

– **أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا** (کهف: ۷۹)

اما آن کشتی مال گروهی از مستمندان بود که با آن در دریا کار می کردند و من خواستم آن را معیوب کنم (چرا که) پشت سرشان پادشاهی (ستمگر) بود که هر کشتی (سالمی) را بزور می گرفت!

– **أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا** (کهف: ۱۰۵)

آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند؛ به همین جهت، اعمالشان حبط و نابود شد! از این رو روز قیامت، میزانی برای آنها برپا نخواهیم کرد.

گاهی صفت نیز در برخی آیات قرآن حذف گردیده است. البته «حذف صفت به دلیل ابهامی که در کلام ایجاد می کند، بسیار نادر است و تقریباً می توان گفت که در غیر کلام الهی یافت نمی شود» (أبوشادی، ۱۹۹۲: ۹۱). در این جا نیز در عبارت «يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا» صفت حذف گردیده، یعنی در اصل این چنین بوده است: «كُلَّ سَفِينَةٍ صَحِيحَةٍ» یا «كُلَّ سَفِينَةٍ صَالِحَةٍ»؛ با این قرینه که معیوب کردن کشتی باعث نمی شود دیگر به آن کشتی نگویند؛ بنابراین معلوم می گردد که آن پادشاه ستمگر کشتی های سالم را غصب می کرده است. علاوه بر این در برخی قرائت ها صفت در این آیه ذکر شده است (ر.ک: السیوطی، ۱۴۲۹: ۵۴۴؛ الزمخشری، ۱۴۳۰: ۶۲۷). «این حذف، تنگی فرصت و عجله ای که گوینده برای سوراخ کردن کشتی داشته تا به دست آن پادشاه ستمگر نیفتد را نشان می دهد» (أبوشادی، ۱۹۹۲: ۹۲).

در آیه بعد نیز حذف صفت اتفاق افتاده است. «لَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا» یعنی «وَرَزْنَا نَافِعًا»؛ زیرا «به دلیل آیه شریفه «فَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ» اعمال آنان دارای وزن اندکی هست؛ ولی از آن جا که این اعمال نیز حبط و نابود می گردد، به حال آنان سودی نخواهد داشت» (ابن عاشور، ۱۹۸۴، ج ۱۶: ۴۸)؛ لذا برای تحقیر آنان صفت را حذف کرده است تا نشان دهد که در واقع هیچ عمل صالحی ندارند.

۳.۱.۲.۵. حذف جمله:

مواردی نیز در این سوره مبارکه وجود دارد که جمله به طور کامل حذف شده است؛ به عنوان نمونه می توان به حذف جواب شرط در آیه زیر اشاره کرد:

– **قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لَّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَداً** (کهف: ۱۰۹)

بگو اگر دریاها برای (نوشتن) کلمات پروردگام مرکب شود، دریاها پایان می گیرد پیش از آنکه کلمات پروردگام پایان یابد، هر چند همانند آن (دریاها) را کمک آن قرار دهیم. تقدیر آیه چنین است: «لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَداً لَنَفِدَ وَلَمْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ اللَّهِ». در این جا به قرینه جمله قبل و برای رعایت اختصار جواب لو حذف گردیده است.

در ابتدای آیه دوم این سوره نیز چنان که پیش از این آوردیم واژه «قِيَمًا» حال است و عامل آن که جمله «جَعَلَهُ» بوده اختصاراً به قرینه فعل ماقبل حذف گردیده است. موارد دیگری همچون حذف فاعل، حذف حرف نداء و حذف حرف عطف نیز در این سوره مبارکه وجود دارد که برای رعایت اختصار از بیان آن ها خودداری می شود.

۲.۲.۵. اضافه:

گاهی در متون قرآنی در مواردی که ظاهراً مشابه به نظر می رسند، واژه ها یا عباراتی به برخی از آن ها اضافه گردیده است. البته این به آن معنا نیست که نعوذ بالله در قرآن حشو وجود دارد. بلکه این اضافات که با تعبیری چون «الإطناب» یا «الزيادة» نیز از آن یاد می شود، برای آن است که با اضافه شدن به لفظ، معنا نیز اضافه و تأکید گردد؛ چنان که معروف است «زيادة المبنى تدلّ على زيادة المعنى». این عمل نیز به نوعی هنجارگریزی به شمار می آید.

با دقت در آیات زیر این مطلب بیش از پیش روشن خواهد شد:

– **قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا** (کهف: ۶۷)

گفت: «تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی!».

– **قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا** (کهف: ۷۲)

گفت: «آیا نگفتم تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی؟!».

– **قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا** (کهف: ۷۵)

گفت: «آیا به تو نگفتم که تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی؟!».

این آیات مربوط به درخواست موسی(ع) برای همراهی با خضر(ع) است. از آن جا که هر دو افرادی عالم و آگاه هستند، عباراتی که میان آن دو رد و بدل می شود مختصر و مفید است. در آیه نخست، خضر(ع) از اینکه موسی(ع) با وی همراه شود، امتناع کرده و با جمله ای خبری به وی می گوید که تو نمی توانی در همراهی با من صبور باشی؛ لذا موسی(ع) قول می دهد که در هیچ کاری از او نافرمانی نکند و تا او سخن نگفته چیزی از وی نپرسد. اما پس از آن که سوار کشتی می شوند و می بینند که خضر مشغول سوراخ کردن کشتی شده است، طاقت نیاورده و اعتراض می کند. اینجاست که خضر با اضافه کردن عبارت «ألم أقل» با استفهام تقریری و با لحنی تند و سرزنش آمیز، او را متوجه عدم پابندی به وعده اش می سازد.

موسی(ع) از این که قولش را فراموش کرده، عذر می خواهد و سفر را پی می گیرند. در راه به نوجوانی برخورد می کنند و خضر او را می کشد. موسی(ع) به دلیل اهمیت موضوع، طاقت از کف داده و علت این کار را می پرسد. این بار نیز خضر(ع) به شیوه پیشین پاسخ وی را می دهد؛ با این تفاوت که واژه «لک» را به جمله خود افزوده است. اضافه کردن این لام که به «لام تبلیغ» معروف است، سبب تقویت کلام و اتمام حجت با شنونده می شود. به این ترتیب بر شدت عتاب و سرزنش خود نسبت به وی افزوده است (ر.ک: ابن عاشور، ۱۹۸۴، ج ۱۵: ۳۷۶ و ج ۱۶: ۵).

۳.۵. التفات:

«التفات، انتقال از یک شیوه به شیوه دیگر در کلام، به منظور بازگرداندن نشاط مخاطب و جلوگیری از خستگی او در اثر پیگیری یک روش خاص می باشد» (الزركشي، ۱۴۲۷: ۸۲۰). این پدیده یکی از مصادیق بارز گریز از هنجار به شمار می آید؛ چرا که تغییری غیر منتظره در شیوه معمول یک متن است و خواننده را به پیگیری، تفکر و کشف اسرار متن وامی دارد. در میراث گذشته ادب عربی نیز گاهی از آن با عناوینی چون «العدول»، «مخالفة مقتضى الظاهر» و «الشجاعة العربية» یاد شده است (ر.ک: طبل، ۱۴۱۸: ۱۱)؛ اصطلاحاتی که تقریباً معادل واژه «هنجارگریزی» به شمار می آیند.

پدیده التفات به مفهوم گسترده آن در قرآن کریم بیشترین رواج و کاربرد را دارد که در ادامه به بررسی حالات مختلف آن در سوره مبارکه کهف پرداخته و برای رعایت اختصار به ذکر یک نمونه از هر کدام اکتفا خواهیم کرد.

۱.۳.۵. التفات در ضمائر:

مقصود از التفات در ضمائر آن است که گوینده، بنا به دلیلی، از ضمیر اصلی در کلام خود، به ضمیر دیگری که در خطاب، غیبت یا تکلم، با آن ضمیر اصلی مغایرت دارد، منتقل شود. از آنجا که ضمائر شامل سه دسته غایب، مخاطب یا متکلم هستند و هر کدام از آنها ممکن است به دو دسته دیگر انتقال پیدا کنند؛ بنابراین، التفات در ضمائر، منحصر به شش حالت می- باشد که پس از جستجو، دو حالت از آنها (از تکلم به خطاب و از خطاب به تکلم) در سوره کهف یافت نشد. در ادامه به بررسی چهار حالت دیگر می‌پردازیم.

۱.۱.۳.۵. التفات از غیبت به خطاب:

از آیات ۱ تا ۶ سوره کهف می‌توان به عنوان نمونه‌ای از این نوع التفات یاد کرد. سیر بیان ضمائر در این آیات به این شکل است: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ... لِيُنذِرَ ... وَيُبَشِّرَ ... وَيُنذِرَ ...** آنگاه:

- **فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا** (کهف: ۶)

گویی می‌خواهی بخاطر اعمال آنان، خود را از غم و اندوه هلاک کنی، اگر به این گفتار ایمان نیاورند!

از آنجا که این سوره با حمد و ثنای الهی آغاز می‌شود و ثناگویی از غایب بالاترین درجه حمد است، مناسبت دارد که با ضمیر غایب آغاز شود. اما آن‌گاه که خداوند می‌خواهد در غم و اندوه شدید پیامبر(ص) برای ایمان نیاوردن مردم، حبیب خود را دل‌داری دهد، به ایشان رو کرده و از ضمیر مخاطب که برای این کار مناسب‌تر است، استفاده می‌کند تا ایشان را مورد تکریم و لطف قرار دهد: **(فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ)**.

۲.۱.۳.۵. التفات از خطاب به غیبت:

- **أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا** (کهف: ۵۰)

آیا شما (شیطان) و فرزندان شما را به جای من اولیای خود انتخاب می‌کنید، در حالی که آنها دشمن شما هستند؟! (فرمانبرداری از شیطان و فرزندان او به جای اطاعت خدا) چه جایگزینی بدی است برای ستمکاران!

در این آیه شریفه پس از آن که ابتدا از ضمیر مخاطب استفاده شده **(أَفَتَتَّخِذُونَهُ ... لَكُمْ عَدُوٌّ)**، ناگهان التفات به غیبت صورت گرفته است **(لِلظَّالِمِينَ)** در حالی که اگر به همان سیاق ادامه پیدا می‌کرد، گفته می‌شد: **«لَكُمْ بَدَلًا»**. دلیل این هنجارگرایی آن است که خداوند با این

التفات، رویگردانی خود از ستمگران و شدت خشم و سخط خود از آنان را نشان داده و عمل بسیار زشت آنان را که همان ظلم است به آنان یادآور می‌شود.

۳.۱.۳.۵. التفات از تکلم به غیبت:

– وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ (کهف: ۲۱)

و این چنین مردم را متوجه حال آنها کردیم، تا بدانند که وعده خداوند (در مورد رستاخیز) حق است.

التفات در این آیه کریمه از صیغه متکلم (أَعْتَرْنَا) به غایب در لفظ جلاله (الله) صورت گرفته است. به این معنا که زبان معیار اقتضا می‌کرد که در ادامه جمله نیز از صیغه متکلم استفاده کرده و بگوید: «وَعَدْنَا حَقٌّ» اما به دلیلی که بیان خواهد شد از آن عدول کرده است. آن دلیل این است که خداوند برای آنکه جایگاه و اهمیت این وعده را نشان دهد و بگوید که آن وعده‌ی خداوند بزرگ و بلند مرتبه است، - همو که سیصد سال اصحاب کهف را در غار نگه‌داشت و دوباره ارواح آنان را به بدنهایشان بازگرداند - لازم بود که از لفظ جلاله استفاده کند؛ چرا که تنها این اسم جلیل القدر می‌توانست مطلب را تا این حد روشن و آشکار نماید.

لازم به ذکر است که در آیات ۴۵، ۴۸-۴۷ و ۵۰ نیز مواردی از این نوع التفات وجود دارد.

۴.۱.۳.۵. التفات از غیبت به تکلم:

– وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا (کهف: ۵۲)

به خاطر بیاورید روزی را که (خداوند) می‌گوید: «همتیایانی را که برای من می‌پنداشتید، بخوانید (تا به کمک شما بشتابند!)» ولی هر چه آنها را می‌خوانند، جوابشان نمی‌دهند و در میان این دو گروه کانون هلاکتی قرار داده‌ایم!

در این آیه از صیغه غایب (يَقُولُ) به صیغه متکلم (جَعَلْنَا) التفات صورت گرفته است، در حالی که اگر مطابق هنجار، همان سبک را ادامه می‌داد، می‌فرمود: «وَجَعَلَ بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا». برای دانستن دلیل این هنجارگریزی لازم است معنای واژه «مَوْبِق» را بدانیم. این واژه به معنای محل «هلاکت» و «وادی هولناکی در جهنم» است (ر.ک: الزمخشری، ۱۴۳۰: ۶۲۳؛ ابراهیم مصطفی و آخرون، ۱۴۲۷: ۱۰۰۸). پس کسی که توانسته چنین مکان عظیمی را ایجاد نماید، فردی با عظمت و دارای قدرت بی‌نهایت است؛ بنابراین، لازم است از ضمیر متکلم «نا» که دلالت بر عظمت دارد، استفاده شود.

در آیات ۷-۱، ۱۸-۱۷، ۲۸، ۲۹، ۴۷-۴۶، ۵۰-۴۹، ۵۷، ۵۸-۵۹، و ۱۰۵ از این سوره نیز مواردی از این نوع التفات وجود دارد که به دلیل عدم گنجایش بحث، از بیان آن خودداری نمودیم.

۵.۳.۲. التفات در صیغه‌ها:

مراد از صیغه، ساختار و قالبی است که یک کلمه بر اساس آن بنا شده است. فعل‌ها با توجه به دو عامل رویداد و زمان به سه دسته گذشته، حال و آینده تقسیم شده و صیغه‌های ماضی، مضارع و امر را به وجود آورده‌اند. در میان اسم‌ها نیز مشتقات دارای صیغه‌های اسم فاعل، اسم مفعول، مصدر، صفت مشبّهه و صیغه مبالغه هستند.

التفات در صیغه‌ها زمانی اتفاق می‌افتد که در یک واحد کلامی، دو صیغه از فعل‌ها، یا دو صیغه از اسم‌ها و یا یک صیغه از فعل‌ها با یک صیغه از اسم‌ها بنا به علتی با یکدیگر متفاوت باشند. این شکل از التفات یعنی انتقال از یک صیغه به صیغه دیگر نیز گونه‌ای از هنجارگریزی به شمار می‌آید.

از میان حالت‌های مختلفی که در این بحث قابل تصور است، سه حالت: التفات از مضارع به ماضی، از معلوم به مجهول، و از اسم فاعل به مضارع، در سوره مبارکه کهف یافت گردید که در ادامه ضمن توضیح مختصری درباره هر یک، به عنوان شاهد به یک آیه اشاره می‌گردد.

۵.۳.۱. التفات از فعل مضارع به فعل ماضی:

– وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشْرَنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا (کهف: ۴۷)

و روزی را به خاطر بیاور که کوه‌ها را به حرکت درآوریم و زمین را آشکار (و مسطح) می‌بینی و همه آنان (انسان‌ها) را برمی‌انگیزیم، و احدی از ایشان را فروگذار نخواهیم کرد! در آیه فوق از فعل مضارع (نُسَيِّرُ... وَتَرَى) که دارای معنای مستقبل است، به فعل ماضی (حَشْرَنَاهُمْ) که آن هم به معنای رویدادی است که انتظار وقوع آن در آینده می‌رود، التفات صورت گرفته است. زبان معیار اقتضا می‌کند که به جای فعل ماضی از فعل مضارع «نَحْشُرُهُمْ» استفاده شود؛ اما خداوند متعال برای آن که نشان دهد قیامت امری قطعی است و به زودی اتفاق خواهد افتاد، از فعل ماضی استفاده کرده؛ چنان که گویا قبل از وقوع، وجود داشته است؛ بنابراین، تأکیدی بر حتمی بودن وقوع آن و ردّی بر منکران قیامت است.

در آیات ۴۹ و ۵۶ این سوره نیز مواردی از این التفات وجود دارد.

۲.۲.۳.۵. التفتات از فعل مجهول به فعل معلوم:

– **أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَاباً خُضْراً مِّنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ (کهف: ۳۱)**

آنها کسانی هستند که بهشت جاودان برای آنان است. باغهایی از بهشت که نهرها از زیر درختان و قصرهایش جاری است. در آنجا با دستبندهایی از طلا آراسته می‌شوند و لباسهایی (فاخر) به رنگ سبز، از حریر نازک و ضخیم، دربر می‌کنند.

در این آیه آن چه ظاهر متن اقتضا می‌کند آن است که فعل دوم نیز مطابق فعل اول مجهول آورده شود؛ یعنی گفته شود: «وَيَلْبَسُونَ ثِيَاباً». اما در اینجا با گونه دیگری از التفتات در صیغه‌ها مواجه هستیم و آن التفتات از فعل مجهول (يُحَلَّوْنَ) به فعل معلوم (يَلْبَسُونَ) می‌باشد؛ چرا که صحبت از دو نوع لباس برای بهشتیان است: یکی برای آراستگی و دیگری برای پوشش. آن جا که بهشتیان خود را آراسته به زیورهایی می‌یابند که خداوند از فضل و کرم بی‌منت‌های خود بر آنان پوشانده است، از فعل مجهول استفاده شده؛ ولی هنگامی که صحبت از لباس‌های فاخری است که با اعمال نیک خود، شایستگی دریافت آن را پیدا کرده‌اند، فعل معلوم به کار رفته است (ر.ک: فخرالدین الرازی، ۱۴۰۱: ۱۲۳).

۳.۲.۳.۵. التفتات از اسم فاعل به فعل مضارع:

– **خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوْلاً (کهف: ۱۰۸)**

(اهل بهشت) جاودانه در آن خواهند ماند و هرگز تقاضای نقل مکان از آن جا نمی‌کنند! در آیه فوق که یکی از بلیغ‌ترین تعبیرها در وصف حال بهشتیان است، از اسم فاعل (خَالِدِينَ) به فعل مضارع (لَا يَبْغُونَ) التفتات صورت گرفته است. دو ویژگی از ویژگی‌های فراوانی که در دنیا در وجود انسان‌ها نهاده شده، یکی فناپذیری و دیگری تنوع‌طلبی است که اولی به جنبه مادی، و دومی به جنبه روحی وی مربوط می‌شود؛ اما در بهشت این دو صفت به کلی تغییر می‌کنند. در ابتدا خداوند متعال برای بیان جاودانگی مؤمنان در بهشت، از اسم فاعل که دلالت بر ثبات صفت خلود و استمرار آن دارد، استفاده کرده؛ اما در ادامه برای آن که هرگونه درخواست نقل مکان را از سوی بهشتیان منتفی سازد، فعل مضارع منفی به کار برده است؛ زیرا فعل مضارع اصطلاحاً بر «تجدد حدث» یعنی تکرار یک رویداد در فواصل زمانی مختلف دلالت دارد؛ بنابراین، استفاده از فعل مضارع منفی بسیار بلیغ‌تر از اسم فاعل منفی است. به این معنا که وقتی تقاضای نقل مکان در ذهن بهشتیان شکل نمی‌گیرد، مسلماً به عنوان صفتی ثابت و

مستمر در وجود آنان مطرح نیست. از سوی دیگر این التفات در صیغه، بیانگر تغییر ویژگی دنیایی انسان‌ها در آخرت و به نوعی مبالغه در نفی آن است. در آیات ۴۹ و ۶۹ از این سوره نیز مواردی از این نوع التفات موجود است.

۳.۳.۵. التفات در عدد:

منظور از التفات در عدد، انتقال هر یک از حالت‌های مفرد، مثنی و جمع، به دو حالت دیگر است؛ بنابراین، شش صورت برای آن متصور است که پس از بررسی، سه حالت التفات از افراد به جمع، از تشبیه به افراد، و از جمع به افراد، در آیات سوره مبارکه کهف یافت گردید.

۱.۳.۳.۵. التفات از افراد به جمع:

– أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا (کهف: ۱۰۲)

آیا کافران پنداشتند می‌توانند بندگانم را به جای من اولیای خود انتخاب کنند؟! ما جهنم را برای پذیرایی کافران آماده کرده‌ایم!

خداوند در این آیه شریفه ابتدا برای اشاره به ذات مقدس خود از ضمیر مفرد استفاده کرده (عِبَادِي مِنْ دُونِي)؛ اما در ادامه با خروج از معیار، به ضمیر جمع منتقل شده است (إِنَّا أَعْتَدْنَا). به نظر می‌رسد دلیل این هنجارگریزی آن است که ابتدا برای بیان یگانگی خداوند و از بین بردن شبهه شرک در عبادت وی، از ضمیر مفرد استفاده شده است؛ آن‌گاه با استفاده از ضمیر جمع، عظمت ذات الهی و افعال او و از آن جمله آماده کردن عذابی سخت همچون جهنم برای کافران، به تصویر کشیده شده است.

از طرف دیگر می‌توان گفت که به کار بردن ضمیر مفرد برای بندگان، نشانه نزدیکی خداوند به ایشان و استفاده از ضمیر جمع برای کافران، نشان دهنده دوری کافران از خداوند متعال است.

۲.۳.۳.۵. التفات از تشبیه به افراد:

– كَلِمَاتُ الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أَكْلَهُمَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَاءَهُمَا نَهْرًا * وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفْرًا * وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا (کهف: ۳۵-۳۳)

هر دو باغ میوه آورده بود (میوه‌های فراوان) و چیزی فروگذار نکرده بود و میان آن دو، نهر بزرگی جاری ساخته بودیم. صاحب این باغ، درآمد فراوانی داشت؛ به همین جهت، به دوستش

- در حالی که با او گفتگو می‌کرد - چنین گفت: من از نظر ثروت از تو برتر، و از نظر نفرت نیرومندترم! و در حالی که نسبت به خود ستمکار بود، در باغ خویش گام نهاد و گفت: من گمان نمی‌کنم هرگز این باغ نابود شود!

در این آیات شریفه و چند آیه پس از آن، گفتگوی دو نفر نقل شده که خداوند به یکی از آن‌ها دو باغ پر میوه و سرسبز عنایت کرده؛ اما به دیگری چنین نعمتی نداده است. چنان که مشاهده می‌شود در ابتدا به صورت تشبیه از باغ‌ها یاد شده (كَلِمَاتِ الْجَنَّتَيْنِ ... خِلَالَهُمَا) اما در ادامه به حالت مفرد منتقل شده است (دَخَلَ جَنَّتَهُ)؛ بنابراین هنجارگریزی به شکل التفات از تشبیه به افراد صورت گرفته است.

آغاز داستان به صورت تشبیه، تفاوت میان این دو شخص را نشان می‌دهد. یکی دارای دو باغ است و دیگری هیچ باغی ندارد. طبیعتاً نفر اول باید شکرگزار درگاه الهی باشد و نفر دوم از وضع خود گله‌مند بوده و به رقیقش حسادت کند. اما قضیه کاملاً متفاوت است. اولی کفران نعمت کرده و دچار غرور می‌گردد؛ اما دومی بر ایمان و توکل خود به خدا می‌افزاید. اینجاست که خداوند با تغییر کلام به حالت مفرد، به مخاطب می‌فهماند که بهره این شخص مغرور، تنها همین باغ دنیایی است و نصیبی از باغ بهشتی که به مؤمنان وعده داده شده، ندارد. در واقع در عبارت دوم، جنس باغ مد نظر است نه تعداد آن (ر.ک: الطباطبائی، ۱۴۱۷: ۳۰۷؛ الزمخشری، ۱۴۳۰: ۶۲۰).

۳.۳.۳.۵. التفات از جمع به افراد:

- وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِّلْكَافِرِينَ عَرَضًا * الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْمَعُونَ سَمْعًا (کهف: ۱۰۱-۱۰۰)

در آن روز، جهنم را بر کافران عرضه می‌داریم. همان‌ها که پرده‌ای چشمانشان را از یاد من پوشانده بود و قدرت شنوایی نداشتند.

التفاتی که در این جا مورد نظر است، انتقال از حالت جمع (عَرَضْنَا) به حالت مفرد (عَنِ ذِكْرِي) است. به نظر می‌رسد دلیل این هنجارگریزی آن است که چون در ابتدا صحبت از جهنم است، برای ترساندن کافران و نشان دادن عظمت موضوع از ضمیر جمع استفاده شده است؛ اما در ادامه با اضافه شدن واژه «ذکر» به ضمیر متکلم وحده، این مطلب به مخاطب القا می‌شود که ذکر، تنها به ذات بی‌همتای الهی اختصاص دارد و شایسته نیست که دیگری را با خداوند در این امر شریک قرار داد.

لازم است اشاره شود که مواردی از این التفات در آیات ۵۰ و ۵۶ این سوره مبارکه نیز وجود دارد.

۴.۳.۵. التفات در ادوات:

منظور از «ادوات» در این جا مفهومی کلی است که ادوات شرط، استفهام، عطف، تأکید و... را شامل می شود.

التفات در ادوات به یکی از دو شکل زیر اتفاق می افتد:

- این که گونه های مختلفی از یک ادوات در یک عبارت کلامی به کار برده شود؛ یعنی به عنوان مثال در یک عبارت از دو نوع ادوات مختلف (مثلاً إذا و إن) استفاده شود.

- این که در یک عبارت، یک ادوات گاهی ذکر و گاهی حذف گردد؛ مثلاً حرف عطف در اثنای کلام در مواردی حذف و در مواردی بیان شود (ر.ک: طبل، ۱۴۱۸: ۱۳۱).

آیه زیر که به عنوان شاهد از سوره مبارکه کهف انتخاب شده از مصادیق دسته دوم است:

- سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةً سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةً وَتَامَتِ لَهُمْ كَلْبُهُمْ قُل رَّبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ (کهف: ۲۲)

گروهی خواهند گفت: «آن ها سه نفر بودند، که چهارمین آن ها سگشان بود!» و گروهی می گویند: «آن ها پنج نفر بودند، که ششمین آن ها سگشان بود.» - همه اینها سخنانی بی دلیل است - و گروهی می گویند: «آنها هفت نفر بودند، و هشتمین آنها سگشان بود.» بگو: «پروردگار من از تعدادشان آگاه تر است».

در این آیه کریمه از کسانی که درباره تعداد اصحاب کهف بحث می کنند، سه نقل قول صورت گرفته است. در نقل قول سوم (يَقُولُونَ سَبْعَةً وَتَامَتِ لَهُمْ) «واو» ذکر شده در حالی که در اولی (ثَلَاثَةً رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ) و دومی (خَمْسَةً سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ) «واو» حذف گردیده است. درباره علت این هنجارگریزی در میان مفسران اختلاف نظر وجود دارد. عده ای این واو را اصطلاحاً «واو الثمانیة» نامیده و معتقدند عرب هنگامی که به هشتمین مورد از مواردی که برمی شمارد، می رسد، آن را با واو همراه می سازد. در مقابل گروه دیگری از مفسران این نظر را نپذیرفته و معتقدند چنین چیزی در علم نحو وجود ندارد (ر.ک: الطباطبائی، ۱۴۱۷: ۲۶۵) و «واو» در این جا بر سر جمله ای آمده که صفت برای نکره است و فائده اش این است که اتصال صفت را به موصوف تأکید می کند و نشان می دهد این صفت برای موصوف ثابت و حتمی است؛

بنابراین، آوردن واو در نقل قول سوم نشانه آن است که این قول بر خلاف دو قول سابق، از روی حدس و گمان بیان نشده و با علم و آگاهی همراه است» (الزمخشری، ۱۴۳۰: ۶۱۶).

۵.۳.۵. التفات در ساختار نحوی:

التفات در ساختار نحوی یک عبارت، زمانی اتفاق می افتد که در راستای یک غرض معنوی، نظم عناصر نحوی تشکیل دهنده آن عبارت دچار تغییر و دگرگونی شود؛ به گونه ای که مخاطب را به تأمل وادار کند. به عنوان مثال در یک عبارت پس از فعل معلوم، فعلی مجهول بیاید؛ یا اینکه فعل یک بار لازم و بار دیگر متعدی ذکر شود؛ یا ساختار جمله از حالت فعلیه به اسمیه تغییر پیدا کند (ر.ک: طبل، ۱۴۱۸: ۱۴۶).

به عنوان شاهدهی از این نوع التفات در سوره کهف، می توان به عدول در اسناد فعل «أَرَادَ» در آیات زیر اشاره کرد:

– أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا * وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا * فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِّنْهُ زَكَاءً وَأَقْرَبَ رَحْمًا * وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (کهف: ۷۹-۸۲)

اما آن کشتی، از آن گروهی از مستمندان بود که با آن در دریا کار می کردند و من خواستم آن را معیوب کنم؛ (چرا که) پشت سرشان پادشاهی (ستمگر) بود که هر کشتی (سالمی) را بزور می گرفت! و اما آن نوجوان، پدر و مادرش با ایمان بودند و بیم داشتیم که آنان را به طغیان و کفر وادارد؛ از این رو خواستیم که پروردگارشان به جای او، فرزندی پاکتر و با محبت تر به آن دو بدهد! و اما آن دیوار، از آن دو نوجوان یتیم در آن شهر بود و زیر آن گنجی متعلق به آن دو وجود داشت و پدرشان مرد صالحی بود و پروردگار تو می خواست آنها به حد بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کنند. این رحمتی از پروردگارت بود و من آن (کارها) را خودسرانه انجام ندادم. این بود رازکارهایی که نتوانستی در برابر آنها شکیبایی به خرج دهی!

در این آیات، فعل «أَرَادَ» سه مرتبه تکرار گردیده و هر بار به یک فاعل متفاوت اسناد داده شده است. نخستین بار فاعل آن ضمیر متکلم وحده (أَرَدْتُ)، بار دوم ضمیر متکلم مع الغیر (أَرَدْنَا) و بار سوم اسم ظاهر است (أَرَادَ رَبُّكَ).

مفسران دلیل این هنجارگریزی شگفت‌انگیز را علاوه بر تغییر سبک کلام که مانع از خستگی مخاطب می‌گردد، رعایت ادب از سوی خضر(ع)، آن بنده صالح خدا دانسته‌اند؛ زیرا وی در مرتبه اول که سخن از ایجاد عیب و نقص به میان آمده، آن را تنها به خود نسبت داده و در مرتبه دوم که صحبت از حکمتی متعالی است، خود را بسان کارگزار پادشاه دانسته و از روی تواضع، به این که خدا او را واسطه فیض قرار داده، افتخار کرده است. اما مرتبه سوم که خیر محض است و از باب تدبیر ملک به ذات الهی اختصاص دارد، آن را تنها به خداوند نسبت داده است؛ چرا که تنها اوست که به مصالح بندگان آگاه است (ر.ک: الطباطبائی، ۱۴۱۷: ۳۴۵؛ الزمخشری، ۱۴۳۰: ۶۲۷؛ فخرالدین الرازی، ۱۴۰۱: ۱۶۳؛ ابن عاشور، ۱۹۸۴، ج ۱۶: ۱۳).
نتیجه گیری:

گریز از زبان عادی و همگانی یا همان هنجار، موجب دشوار سازی متن و در نتیجه تعامل پویای مخاطب با آن می‌گردد و سطح آن را از یک متن عادی و معمولی به متنی ادبی ارتقا می‌دهد. این فرایند از جنبه‌های مختلف فیزیکی، ساختی و معنایی قابل بررسی است. در اینجا برای مطالعه بُعد ساختی یا به تعبیر دیگر، هنجارگریزی نحوی، به مطالعه جایجایی هدفمند ارکان جمله و چینش غیر معمول آن‌ها پرداخته شده و مواردی چون تقدیم و تأخیر هدفدار، حذف و اضافه در متن و تغییر سبک آن (التفات) از جنبه‌های گوناگون بررسی گردیده و از این رهگذر نتایج زیر به دست آمده است:

- قرآن کریم به عنوان معجزه جاودانی که در قالب یک متن پیش روی بشر است، دارای زیبایی‌ها و لطائف فراوانی است که برای کشف آن باید از دیدگاه معناشناسانه مورد بررسی و کنکاش قرار گیرد. نظریات جدید که در واقع ریشه در میراث کهن گذشته دارد، عرصه مناسبی برای این تلاش علمی است.

- با بررسی سوره مبارکه کهف به عنوان نمونه‌ای از متن قرآنی، می‌توان چنین نتیجه گرفت که مواردی چون التفات در ضمائر، تقدیم و تأخیر ارکان جمله، و حذف هدفمند به ترتیب از پر بسامدترین نمونه‌های هنجارگریزی نحوی در قرآن کریم بشمار می‌آید.

- تقدیم و تأخیر در آیات الهی غالباً در دو دسته کلی تقدیم و تأخیر مکانی و زمانی، با اهدافی چون اهتمام، اختصاص، و رعایت نظم آهنگین آیات صورت می‌گیرد و این امر موجب جلب توجه مخاطب و تثبیت مطلب در ذهن وی می‌گردد.

- حذف یک جمله، یک واژه و یا قسمتی از آن، علاوه بر رعایت اختصار، دلالت معنایی متن را افزایش داده و با به کارگیری فن «دشوار سازی»، مخاطب را درگیر خود می‌سازد و احساسات و تخیل وی را فعال نموده و جذابیت متن را برای وی صد چندان می‌کند. اضافه کردن به الفاظ آیات که صد البته از حشو به دور است، نیز موجب اضافه شدن معنا و تقویت و تأکید مطلب می‌گردد.

- التفات نیز سبک یکنواخت متن را تغییر می‌دهد و با ایجاد نشاط در مخاطب، مانع از خستگی و ملالت او شده و گهگاه با غافلگیر کردن مخاطب، سهم بسزای در برجستگی متن دارد. همچنین خواننده را به پیگیری، تفکر و یافتن اسرار متن وامی‌دارد.

- قرآن کریم با بکارگیری مجموع این فرایندها، فضای جدیدی در عرصه تعامل متن و مخاطب ایجاد کرده و به مخاطب لذت پویایی و کشف می‌بخشد و موجب ارتقای سطح زبان می‌شود.

پی نوشت:

- (۱) صورت‌گرایی روسی یا فرمالیسم روسی (Russian Formalism) یکی از مکتب‌های نقد ادبی است که در سه دهه نخست قرن بیستم شکل گرفت. این مکتب در نقادی، تحلیل متن ادبی را محور پژوهش‌های خود قرار داد و بر اهمیت اساسی فرم (شکل) تأکید نموده و در راستای کشف قوانین درونی زبان و ادبیات کوشش می‌کرد.
- (۲) ویکتور بوریسویچ شک洛夫سکی (V. Shklovsky) نویسنده، منتقد و یکی از چهره‌های شاخص مکتب فرمالیسم روسی است. نظریه مهم وی، نظریه آشنایی‌زدایی می‌باشد.
- (۳) هنر یعنی تکنیک (art as technique) نام مقاله‌ای است که ویکتور شک洛夫سکی در سال ۱۹۱۷ منتشر کرد که برخی آن را بیانیه فرمالیسم خوانده‌اند. وی در این مقاله می‌گوید که کار اصلی هنر، ایجاد تغییر شکل در واقعیت (آشنایی‌زدایی) است.
- (۴) یان موکاروفسکی (J. Mukarovsky) یکی از نظریه‌پردازان معروف مکتب پراگ، و نویسنده مقاله «زبان معیار و زبان شعر» است. وی در این مقاله نظریه «برجسته‌سازی» را مطرح کرده است.
- (۵) جفری نیل لیچ (G. N. Leech) زبان‌شناس انگلیسی و صاحب کتاب «رهنمونی زبان شناختی به شعر انگلیسی» است.

منابع

- ابن جنی، ابوالفتح عثمان. (بلا تا). الخصائص. ج ۲. تحقیق: محمد علی النجار. القاهرة: دارالکتب المصریه.
- ابن عاشور، محمد الطاهر. (۱۹۸۴م). تفسیر التحریر والتنویر. ج ۱۵ و ۱۶. تونس: الدار التونسیه للنشر.
- ابوشادی، مصطفی عبدالسلام. (۱۹۹۲م). الحذف البلاغی فی القرآن الکریم. القاهرة: مکتبه القرآن.
- احمدی، بابک. (۱۳۸۶). ساختار و تأویل متن. تهران: نشر مرکز.
- بوخاتم، مولای علی. (۲۰۰۴م). مصطلحات النقد العربی السیمیای. دمشق: اتحاد الکتب العرب.
- جرجانی، عبدالقاهر. (۱۴۲۸). دلائل الإعجاز. تحقیق: محمدرضوان الدایه و فایز الدایه. دمشق: دارالفکر.
- حسان، تمام. (۱۴۱۳). البیان فی روائع القرآن. القاهرة: عالم الکتب.
- الزکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله. (۱۴۲۷). البرهان فی علوم القرآن. القاهرة: دارالحدیث.
- الزمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر. (۱۴۳۰). تفسیر الکشاف. بیروت: دارالمعرفه، الطبعة الثالثة.
- السیوطی، جلال الدین. (۱۴۲۹). الإیتقان فی علوم القرآن. بیروت: مؤسسه الرساله.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۱). رستاخیز کلمات. تهران: انتشارات سخن، چاپ دوم.
- شیخون، محمود السید. (بلا تا). أسرار التقدیم والتأخیر فی لغة القرآن الکریم. القاهرة: دارالهدایه.
- صافی، محمود. (۱۴۱۶). الجدول فی إعراب القرآن و صرفه و بیانه. ج ۱۵ و ۱۶. دمشق: دار الرشید، الطبعة الثالثة.
- صفوی، کورش. (۱۳۸۳). از زبان شناسی به ادبیات. ج ۲. تهران: انتشارات سوره مهر.
- الطباطبائی، محمدحسین. (۱۴۱۷). المیزان فی تفسیر القرآن. ج ۱۳. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- طل، حسن. (۱۴۱۸). أسلوب الإلتفات فی البلاغة القرآنیة. القاهرة: دارالفکر العربی.
- عربی:
- العکبری، أبوالبقاء عبدالله بن الحسین. (۱۴۲۲). التبیان فی إعراب القرآن. مصر: دارالیقین.
- فتوحی رودمعجنی، محمود. (۱۳۹۲). سبک شناسی. تهران: انتشارات سخن، چاپ دوم.
- فخرالدین الرازی، محمد بن عمر. (۱۴۰۱). التفسیر الکبیر. ج ۲۱. بیروت: دارالفکر.
- القیسی، عوده الله منیع. (۱۴۱۶). سر الإعجاز فی القرآن. عمان: دارالبشیر.
- المسودی، عبدالسلام. (بلا تا). الأسلوبیة والأسلوب. تونس: الدارالعربیة للکتاب.
- المسیری، منیر محمود. (۱۴۲۶). دلالات التقدیم والتأخیر فی القرآن الکریم. القاهرة: مکتبه وهبة.
- مصطفی، ابراهیم وآخرون. (۱۴۲۷). المعجم الوسیط. تهران: مکتبه المرتضوی، الطبعة الثانية.
- مطلوب، أحمد. (۱۹۸۷م). بحوث لغویة. عمان: دارالفکر.
- موکاروفسکی، یان. (۱۳۷۳). زبان معیار و زبان شعر. ترجمه احمد اخوت و محمود نیکبخت، کتاب شعر. اصفهان: نشر مشعل.
- ویس، أحمد محمد. (۲۰۰۲م). الإنزیاح فی التراث النقدي والبلاغي. دمشق: اتحاد الکتب العرب.
- Leech, G. N. A Linguistic Guide to English Poetry, Longman, 1969

